

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی کاوه آهنگر
فرستنده : جاوید
۱۸ جنوری ۲۰۱۹

کاوه آهنگر - ۱۱

پرده چهارم

فرخ را می آورند. ضحاک با دقت به وی نظر می اندازد. فرخ با تنفر روی خود را برمی گرداند.
در این حال چشمش به قباد افتاده او را در جامه زرین می شناسد.

فرخ

بینم و در دل نبود باوری:

دیو سیاه و پدر آن پری؟

در پلیدی به جهان نیست کسی مثل قباد!
شرمم آید که چنین دد بود از ملت من
ملتم آگه از این روبهی مکار شود
بهتر است اینکه نبینم رُخ او را دگر

« پاکدل » داشت لقب در بر خلق این جلاد
کار ننگ آور او شد سبب ذلت من
پدرم کاش از این کار خبردار شود
شکلش از هیکل ضحاک بود ملعون تر

ضحاک

چه سخن آور ویی واهمه و پر شور است!
می کنم تابع خود مردم این کشور را
بهتر است اینکه نبینم رُخ او را دگر

آخرین بچه او... بین چه قدر مغرور است
با همین دانه به دام آورم آهنگر را
می کند در دل عفريت هم این چهره اثر

قباد

جان فدای نگه و جرأتش و غیرت او!
ترسم از سرکشی دل ، سر خود را باز
بهتر است اینکه نبینم رُخ او را دگر

خون من جوش زند در سرم از حیرت او
باز هم بر رُخ او گرنگی اندازم
ترسم اشکم به جبین ریزد از آن روی و نظر

فرخ (به قباد)

دل سیه ، اهریمن ملت فروش!

وزیر دربار

در دم مرگی تو، به خود آ، خموش!

(فرخ را می برند)

ضحاک (به قباد)

تا به تو از من برسد حکم نو

باید او زنده بماند برو!

(قباد می رود)

ضحاک

وه، که چه آسوده شدند این دو مار

شد پسر کاهه هم آخر شکار!

بزم و طرب زود مهیا کنیم

شادی دو فتح تماشا کنیم!

با اشاره وزیر دربار از هر طرف رقاصه ها و نوازنده ها می ریزند.

هر گونه رقصها آغاز می شود.

ادامه دارد